

یادواره ماندگار سمرقند

درآمد: سمرقند شهری است که در درازنای 25 سده از اهمیت بزرگی در تاریخ خراسان و آسیای میانه برخوردار بوده است. چنانچه بناهای «گوهر اسلام»، «روم شرق» و غیره نیز یاد شده است. این شهر در گذشته های دور پایتخت سلسله سلوکیدها بوده است.¹ سمرقند که در آثار باستانی منجمله یونانی و رومی بناهای سغدیانا و «مرکند» یاد شده، یکی از کهن ترین شهرهای جهان شمرده میشود و مطابق میتولوژی توسط آریاییان در پایان سده چهارده پیش از میلاد و بر مبنای مدارک تاریخی دیگر در سده هشتم پیش از میلاد مسیح در وادی حاصلخیز زرفشان به عنوان شهر مهم کشاورزی پی افکنده شده و زمانی دراز در دوران هخامنشیان و پس از آن قرنهای مهمترین شهر منطقه بوده است. این شهر یکی از مناطق مشهور فرا رود (ماورالنهر) در آسیای میانه و مسیر عمده راه تاریخی ابریشم در قرون وسطی و همچون پیونددهنده چین و اروپا از اهمیتی چشمگیر در تاریخ برخوردار بوده است. سمرقند همانند بخارا سالها پایتخت سلطانها، امپراتوران و امیران سلسله های گوناگون مانند سامانیان، تیموریان (منجمله تیمور جهانگشا یا تیمور «لنگ») و غیره بوده است. شهر سمرقند زادگاه و پرورشگاه دانشمندان، عرفا و علمای نامور دینی در آسیای میانه، خراسان و فارس پنداشته میشود.

شهر سمرقند بخاطر ثروت و زیباییهای اقتصادی و جغرافیایی اش همواره مورد طمع و آرزوی لشکرگشایان بوده و بارها مورد تاختوتاز غارتگران بیگانه قرار گرفته است. مردم سمرقند و حومه آن در درازنای تاریخ بشدت در برابر بیگانگان مقاومت میکردند، چنانچه شهروندان این خطه در زمان سلوکیدها سه سال در برابر اسکندرین و در قرن نوزده برضد روسیه تزار رزمیدند. در قرن هشتم (712 میلادی عربها به اینجا آمده و بدنبال آن لشکر چنگیز (درسال 1220) و شاهان خرد و بزرگ و در نهایت در قرن 19 روسیه تزاری به این شهر لکشر کشیدند که بیشترینها این جنگها برای اقتصاد و فرهنگ سمرقند و سمرقندیان تباہ کن و نابود کننده بود. شگوفایی و شهرت سمرقند از زمان سامانیان (سده های 9 و 10 م. آغاز شده و در دوران تیموریان (تیمور لنگ و اخلافش، بویژه نواسه اش الغ بیگ) این شهر به مثابه پایتخت از اهمیت مهم فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی برخوردار بود. طبیعت زیبا، زمینهای حاصلخیز و مناسب کشاورزی، راه مهم بازرگانی و مرکزیت فرهنگی در فرا رود ویژگیهای سمرقند بودند، که شاعران و ناموران شرق بارها از زیبایی و عظمت آنها در آثار و کتب شان به نیکویی یاد کرده اند.

سمرقند کنونی با جمعیتی در حدود نیم میلیون نفر دومین شهر بزرگ ازبکستان، و مرکز ولایت سمرقند است.² این شهر در بلندی ۷۰۲ متری از سطح بحر واقع بوده و در سیصد کیلومتری جنوبغربی تاشکند، پایتخت جمهوری

¹ - <http://www.ozbekistan.nl/samarkand.html>

² - ترکیب نفوس سمرقند اواخر قرن نوزده در (آغاز استعمار روس) ترکیب جالبی بوده است، مطابق آمار ویکیپدیای روسی در سال 1897 در سمرقند 55.128 نفر زندگی میکردند، که نظر بزبان به چنین گروهها تقسیم میشدند: تاجیکها- 36.845 نفر، روسها، اوکراینیها و بیله روسها- 8.393 نفر، ازبیکها 5.506 نفر، یهودها- 1.169

ازبکستان قرار دارد. سمرقند از دیرباز کثیرالقومی است و بیشتر ساکنان این شهر از نگاه قومی ازبک و تاجیک بوده و همچنان در این شهر از گذشته‌ها (تا نیمه قرن بیستم) گروه‌های کوچک و بزرگ قومی گونه‌گون مانند یهودان، روسها، اوکراینیها، بیلاروسها، چینیها، اوغورها، کاشغریها، فارسها، افغانها، ترکمنها، آریها، ارمنها، تاتارها، پولندیها، آلمانیها و حتی کوریاییها زندگی میکردند که بخشی از آنها بتدریج با مردم اصلی شهر خلط شده و برخی به کشورهای دیگر کوچیدند.

باشندگان سمرقند اساساً فارسی‌زبان بوده و درپهلوی ازبکی و روسی به لهجه شیرین تاجیکی- سمرقندی (گرچه درسالهای حاکمیت شوروی زبان روسی و پس از استقلال ازبکستان زبان ازبکی رسماً از جانب دولت بمثابه زبان دولتی و زبان حکومتی ترویج گردیده و از گسترش زبان تاجیکی سالها جلوگیری شده است) گپ میزنند.

جالب است که در گذشته‌ها سمرقند و یا بخارا مرکز سلطنتها بوده و دلیل اینکه تاشکند را امرأ برای پایتخت شان انتخاب نمیکردند، این بوده که تاشکند مرکز زلزله بوده و گذشته‌گان اینرا میدانستند. دلیل انتخاب تاشکند بحیث پایتخت توسط روسها و شورویها موقعیت (تقریباً) مرکزی و اهمیت جیوپولیتیک و نظامی این شهر بوده است.³

پس از پیشرویهای منظم لشکر تزار به جنوب در سال 1868 سمرقند به تسخیر شان درآمد و بنام ولایت سمرقند شامل خاک امپراتوری روسیه شد. پس از انقلاب اکتوبر این شهر به تشکیل جمهوری خودمختار ترکستان شوروی (که شامل تاجیکستان و ازبکستان کنونی بود) درآمد و در میان سالهای 1925-1930 پایتخت این جمهوری

نفر، پولندیها- 1072 نفر، فارسها- 866 نفر، آلمانیها- 330 نفر، سارتما- 287 نفر...» که نظر به این ارقام تاجیکها بزرگترین گروه قومی بوده اند.
<https://ru.wikipedia.org/wiki/%D0%A1%D0%B0%D0%BC%D0%B0%D1%80%D0%BA%D0%B0%D0%BD%D0%B4>

همچنان تعداد کلی تاجیکهای ازبکستان در درازنای قرن بیستم که بنابر عوامل تاریخی، اجتماعی و سیاسی خیلی متغیر بود، در ارقام زیر بازتاب یافته است:

در سال 1926- 967.728 نفر

در سال 1939- 317.560 نفر

در سال 1959- 311.366 نفر

درسال 1979- 594.627 نفر

درسال 1989- 933.560 نفر

در سال 2000- 1.165.713 نفر

http://mg.uz/print/publish/doc/text56139_narody_uzbekistana_tadjiki

3_

تاشکند که در محل مرکزی زلزله واقع است، شاهد دورانی زلزله‌ها و تخریبات ناشی از آن میباشد. مرگبارترین حادثه در قرن بیستم زلزله ماه اپریل 1966، بود. این زلزله که قوت آن از 7 تا 8 درجه ریختر بوده و روزها دوام کرد، باعث تخریب عمده شهر و نابودی کلی و یا قسمی بیش از 36 هزار خانه و ساختمان دولتی- اجتماعی شد. یگانه جایی که کمترین خساره را از این زلزله دیده بود، شهر کهنه تاشکند بود که عموماً از خانه‌های کاهگلی و دیوارهای باصطلاح سنجی ساخته شده بود.

<http://tashkent-info.narod.ru/ze.htm>

خودمختار شوروی بود، که پسانها جای آنرا تاشکند که محلی کوچک و عمدتاً ازبک و روس نشین بوده و یکی از قرارگاههای اولیه لشکر تزاری بود، بحیث پایتخت ازبکستان شوروی گرفت.

بنابر ارزش تاریخی و فرهنگی سمرقند در سال ۲۰۰۱، یونسکو این شهر باستانی را در فهرست میراث فرهنگی جهان قرار داد.

در این نوشته ام که شالوده آن یادواره سفر یکروزه ام به سمرقند و اطلاعات موجود پیرامون آنجا میباشد، خوانندگان در پانویسها به تبصرهها و مأخذهایی درباره تاجیکان ازبکستان برخوردند که مرام زیادآوری فاکتلهای تاریخی کنکاشی بیش نبوده و باصطلاح سیاه سازی خلق بزرگ ازبیک که برادروار با مردم تاجیک و مردمان دیگر در آسیای میانه زندگی داشته و دارد، نیست.

مرام اصلی من از این نوشته فقط آشنایی خوانندگان با زیباییهای و آثار معماری و بناهای تاریخی موجود سمرقند که بیشتر آنها در دوران تیمور لنگ و جانشینانش ساخته شده اند (و باوجودجنگهای فراوان و تخریبات مدش هنوز بقایای بیشماری از فرهنگ و تمدن آریایی، اسلامی خراسانی را میتوان در این شهر زیبا دید)، میباشد. تماشای گوشه هایی از این بناهای نیکوی تاریخی بیست و هفت سال پیش نصیب من شد که با خوانندگان ورجاوند آنرا درمیان میگذارم. همچنان قابل یاددانهایی میدانم که عکسهای رنگی این نوشته از سایت رسمی «تونکستی.ار. او»⁴ گرفته شده و عکسهای سیاه و سپید مربوط به سفر خودم میباشدند.

روزهای پایانی ماه اپریل سال 1987 بود. در آلمان من دانشجوی سال سوم فاکولته تاریخ دانشگاه تاشکند، مسوول سازمانهای جوانان آسیای میانه س.د.ج.ا. و کارمند سرفنسولی ج.د.ا. در تاشکند بودم. چاشت روزی، وقتی به ساختمان قونسل آدم، جنرال قونسل آنوقت نسیم جویا مرا نزدش خوانده و گفت که پس از دو روز در شهر سمرقند محفلی بمناسبت «انقلاب ثور» از سوی انجمن دوستی افغان- شوروی دایر میشود. آنها نماینده جنرال قونسل افغانستان را در این جشن دعوت کرده اند. من فکر میکنم بهتر است خودت در این محفل اشتراک نمایی. من گفتم آیا رفقای دیگر نمیتوانند به این محفل بروند. او گفت، خودت بهترین گزینه هستی، چون زبان روسی را بلدی، میتوانی هم از جنرال قونسل و هم از محصلان و سازمان جوانان نمایندگی کنی. مگر او گفت که متأسفانه این سفر فقط برای یکروز است. وقتی با دعوتنامه و برنامه محفل آشنا شدم، متوجه گردیدم که برنامه رسمی از ساعت 2 چاشت تا 4 دیگر بوده و پس از آن کنسرت و برنامه فرهنگی، در نظر گرفته شده است.

من پذیرفته و گفتم، درست است، میروم، ولی برای آنکه این شهر تاریخی را از نزدیک ببینم، میخواهم صبح همان روز به سمرقند رفته و تا ساعت 2 شهر را ببینم. او پذیرفت و من به سازماندهندگان محفل (شورای شهری سمرقند) تماس گرفته، از آمادگی ام بنمایندگی از سرفنسولی افغانستان گفته و یادآوری نمودم که میخواهم وقتت را بدهم و جاهای تاریخی شهر سمرقند را ببینم. آنها با کمال میل پذیرفته و درضمن گفتند، عین پیشنهاد را میخواستند بمن داشته باشند، تا شهر زیبای سمرقند را در پهلو اشتراک در محفل نامبرده نیز از نزدیک ببینم.

صبح همانروز به میدان هوایی تاشکند که از خانه ام فاصله زیادی نداشت، رفته و پس از چک و غیره به هواپیمای ایرفلوت که یک فروند آن (انتونوف 24) بود، سوار شدم. در آنزمانها امور سفر خارجی در اتحادشوروی طور جداگانه از طریق مؤسسه بی بنام «اینترویست» صورت میگرفت، که شامل بسیاری سهولتهایی بود که شهروندان شوروی از آن بینصیب بودند. یکی از دلایل موجودیت و فعالیت این مؤسسه زیر نظر داشتن اتباع کشورهای دیگر در هنگام سیر و سفر به اتحادشوروی بود. بهترترتیب من بحیث آخرین مسافر به هواپیما آمده و در قطار اول رهنمایی شده و بجایم نشستیم. هواپیما مطابق برنامه بسمت سمرقند پرواز کرد. در نخستین لحظات چشمم به عکس یک دوشیزه

⁴ - <http://tonkosti.ru/%D0%A1%D0%B0%D0%BC%D0%B0%D1%80%D0%BA%D0%B0%D0%BD%D0%B4>

مهماندار در پشت محل اداره (کوک پیلوت) افتاد. در زیر فوتو نام و تخلص این خانم جوان نوشته شده و تذکر رفته بود که او طی یک حادثه تروریستی جانش را در برابر رباینده بی که میخواست به محل اداره طیاره داخل شود، قرار داده، خودش را فدا نمود. در نتیجه قهرمانی این مهماندار تروریست مذکور به محل پیلوتان درون نشده و بوسیله عملیه هواپیما و کمک مافران دیگر بازداشت شده و بالاخره به سزای اعمالش رسید.

بهر ترتیب پس از حدود یکساعت پرواز ما به میدان هوایی سمرقند رسیدیم.

در میدان هوایی سمرقند، معاون شورای شهری سمرقند، نماینده انجمن دوستی افغان- شوروی و آقای مؤرخ که تاجیکی هم گپ میزد، به پیشوازم آمده بودند.

معاون شورای شهر که یک مرد روسی بود: پرسید، میخواهید به دفتر شهرداری برویم، و یا اینکه نخست از جاهای تاریخی شهر دیدن کرده و پساًتر به کارهای رسمی پردازیم. من گفتم: از آنجایی که فرصت تنگ است و شهر هم دیدنی، بزرگ و زیبا، پیشنهاد میکنم به شهر برویم و از مکانهای خوب این دیار باستانی دیدن کنیم. با اتفاق نظر به دیدن جاهای مهم شهر زیبای سمرقند رفتیم. جاهایی که من آنروز با این دوستان دیدم عبارت بودند از:

مجموعه تاریخی ریگستان:



مجموعه آثار تاریخی ریگستان از بهترین شهرکارهای معماری سمرقند و آسیای میانه بوده و متشکل از مدرسه الغ بیگ 1417-1420 م. (که بزرگترین دانشگاه آسیای میانه در زمانش بوده و الغ بیگ شخصاً در آن ریاضیات را تدریس میکرد.) و مدارس «شیر دار» که در میان سالهای 1619-1639 ساخته شده و «طلاکاری»⁵ که در سالهای 1646-1660 ساخته شده اند، میباشد.

طرح ساختمان مدرسه الغ بیگ چهار ضلعی و در دو طبقه میباشد. مدرسه دارای 50 حجره بوده و بیش از 100 نفر طلبه، همزمان در آن تحصیل میکردند. چون در رواق ورودی این مدرسه تصویر دو ببر (شیر) که در عقب شان آفتاب درخشان بصورت انسانی قرار داشته و در حال شکار نخچیرها اند، دیده میشوند، بنابراین نام «شیر دار»⁶ را بخود گرفته است. بدون شک این نقاشیهای بینظیر که به گونه بی بازتاب فرهنگ گذشته خراسان و اختلاط آن با هنر و معماری اسلامی اند، متأثر از فرهنگ زردشتی، بودایی-کوشانی (ویا گندهارا که ساحه بی از تاکسیلا در شمال پاکستان امروزی تا سمرقند را احتوا میکرد) بوده و گرنه مطابق دگمهای اسلامی کشیدن تصویر و آنهم در مکانهای اسلامی مجاز نیست. تصاویر این مجموعه شباهت بینظیری به نقاشیهای دوره کوشانی که سالها زینتبخش سقفهای بتهای نامور بودا در بامیان بوده اند، دارند.

⁵ - بخاطر استفاده از رنگ آب طلا در نقاشی این ساختمان آنرا بنام طلاکاری یاد میکنند.

نام ریگستان بخودی خود نیز جالب است. گویا در گذشته ها مسیر رودخانه یی در همینجا بوده که با آبش ریگ را به اینجا میآورده و بتدریج سمت حرکتش را تغییر داده، ولی نام این مکان همچنان بنام «ریگستان» مانده است. در هنگام دیدن این محل متوجه شدم که سطح زمین (مانند روضهء مزار شریف) در گذشته خیلی پایینتر از سطح کنونی شهر بوده است. بقول همراهانم، تمام زمین این مدرسه از خشتهای بزرگ چارگوشه فرش شده بوده که در درازنای تاریخ نابود و غارت شده اند و فقط یک خشت فرش شده هنوز در میدان ریگستان موجود بوده که بشکل ویژه یی حفظ و با نوشته یی برجسته شده است. بقول رهنمایم که مؤرخ یهودی الاصل سمرقندی بود، در همین مکان در سال 1925 زنان سمرقند با حمایت از سیاست تساوی حقوق زنان و رفع حجاب حکومت شوروی، چادریهای سنگین و چند لایه شان را دور انداخته آتش زدند.



میدان ریگستان

مجموعهء شاه زنده

ساختمانها و زیارتهای شاه زنده در تپه جنوبی افراسیاب مجموعهء بینظیر تاریخی است که در آن میراثهای فرهنگی چندین قرن را دریکجا میتوان دید.

این مجموعه بینظیر در درازنای نه قرن (از سدهء 9 تا 14 و سپس 19) ساخته شده و متشکل از بیست ساختمان میباشد. نام این مجموعه از یک افسانه گرفته شده که گویا قُتْمَبین عباس، از خاندان پیامبر(ص) با لشکری نه چندان بزرگ برای تسخیر سمرقند و گسترش اسلام به آنجا آمد. در جریان یکی از برخوردها با مدافعان محلی به او تیری اصابت کرد ولی او زنده مانده، فرار کرده و از چشم کافران توانست خود را پنهان کند. بنابر روایتی دیگر که شباهت به قصهء شاه دوشمشیره در کابل دارد، در جریان جنگ با کفار قُتْمَبین عباس شهید شد. ولی زمانیکه سر او را از بدن جدا کردند، وی ناگهان سرش را در میان دو دست گرفته و به درون چاهی فرو رفت که این چاه، به باغی وصل شده و او اکنون در آن باغ زنده بوده و بالاخره روزی بر خواهد گشت.



دو مسجد تابستانی و زمستانی در جلو این مجموعه قرار داشته و در قفای آنها مقبره‌ها میباشند. برای رفتن به شاه زنده باید یک زینه‌ء سی و نه پله بی را پیمود. در حاشیه سقف چوبی مسجد تابستانی، این شعر ثبت گردیده است:

گرچه ما بنده‌ایم شرم‌نده
لیک امیدوار از کرم‌ت
از گناهان کرده لیل و نهار
لطف تو عام عفو تو بسیار

آرامگاه امیر تیمور گورکانی

امیر تیمور مشهور به «لنگ» (1336-1405م.) پس از چنگیزخان بزرگترین سپه سالار و لشکرکش آسیای میانه و خاور نزدیک پنداشته میشود. گویا لقب لنگ بخاطر زخمی و لنگ شدن پایش در یکی از جنگها در سیستان بوده است. از وی همچنان بنامهای «تیمور گورکان» و «صاحبقرآن» و «جهانگیر» یا «جهانگشا» نیز یاد شده است. تیمور در زبان ترکی- چغتایی (اوزبیکی) به معنی آهن است. اصلاً تیمور متعلق به طایفه تاتار بود که شاخه بی از مغل است. او خود را از بازماندگان مستقیم چنگیزخان پنداشته و در جریان سلطنتش امپراتوری بزرگی را از هند تا آسیای میانه، آذربایجان، گرجستان، لرستان، حتی تا آسیای صغیر و بغداد بنیان گذاشت.⁷

⁷ - از لشکرکشیهای تیمور و تسخیر شیراز داستان جالبی بجا مانده: تیمور پس از تصرف شیراز بازماندگان اسیر شاه آل مظفر را در شیراز کشت ولی به مردم عوام صدمه‌ای وارد نکرد. گویا او همچنان شاعر بزرگ زبان فارسی- دری حافظ شیرازی را خواسته و برایش گفت، که من قسمت بزرگی از جهان را به ضرب شمشیر گرفتم و هزاران شهر را ویران کردم تا پایتخت خود را آباد و زیبا کنم و تو آن را که سمرقند باشد به حال هندویی میبخشی. خواجه حافظ با حاضرجوابی پاسخ داده بود، ای سلطان این بخشش‌های بیجا بود که مرا به این روزگار فلاکت‌بار انداخت. تیمور از این جواب حافظ خوشش آمده، او را بخشیده و مورد لطف و مهربانی مداوم قرار داد.

میگویند او در زمان زندگی اش در هیچ جنگ و رویارویی شکست نخورده، هزاران شهر و دیار را به آتش کشیده و گویا 20 میلیون نفر را به قتل رسانده بود.⁸

گور امیر بنای منحصر بفرد در سمرقند است که امیر تیمور اساساً برای نواسهء محبوبش محمد سلطان که در جنگ با عثمانیها کشته شده بود، ساخت. امیر تیمور «جهانگشا»، کسیکه گویا از 100 هزار جمجمه در تسخیر بغداد «کله منارها» ساخته بود، در سال 1405 م. پس از فتوحات بیشمار به سمرقند برگشته و ناگاه بیاد آورد که چین را تسخیر نکرده، پس امر لشکرکشی عاجل را داده رهسپار چین شد. او با سپاهیانش تا شهر «اترار» (نزدیکی آلماتای امروزی) در کنار رود، سیردریا نیز رسید، مگر سرما خورده و در آنجا درگذشت.

بقول آقای مؤرخ و رهنمای این سفرم، روایتی است که مغلها رهبران و شاهان شان را در جاهایی محرم بدور از انظار دیگران دفن میکردند. زمانیکه لشکریان تیمور او را در صحرا «استپ» میخواستند، گور کنند، ناخواسته با عابرانی سرخوردند، پس برای جلوگیری از افشای محل همه را سربریدند. همچنان همهء کسانی که جنازهء او را انتقال داده بودند، گویا در بازگشت کشته شدند. مگر بنا بر روایتی دیگری او را بازماندگان و درباریانش در همینجا در سمرقند دفن کرده و گوری از سنگ تیرهء یشمی برایش ساختند، مگر مدت پنج قرن در بارهء درستی و یا نادرستی این گور تردیدهایی وجود داشت، تا اینکه دانشمند روسی- شوروی میخائیل گراسیموف (1907-1970)، تصمیم به نیش و گشایش گور امیر تیمور گرفت. مردم محل و بویژه موسفیدان محلی یا «آفسقالها» با آگهی از این تصمیم دانشمندان شوروی اعتراض نموده و آنها را از کار شان برحذر داشته گفتند، که اجرای این امر شگون بدی داشته و بدبختی آور است. مگر گراسیموف و تیم کاری اش به این هوشدارها و اعتراضهای مردم بومی وقعی نگذاشته و گور امیر تیمور را بتاريخ 22 جون 1941 باز کردند. آنها در بقایای استخوانهای بدست آمده جای زخم در استخوان پای و بازوان را دیده معتقد شدند که این گور درست به امیر تیمور تعلق دارد. ولی اگر به این تاریخ دقت شود، میبینیم که روز 22 جون 1941 دقیقاً روز آغاز حملهء «برق آسای» لشکر هیتلر و آغاز عملیات گستردهء نظامی موسوم به «بار باروسن» و جنگ پنج سالهء آلمان و شورویست که بخشی از جنگ دوم جهانی بوده و بنام «جنگ کبیر میهنی» در اتحاد شوروی یاد میشود، است. همانطوریکه نگاشته شد، تیمور در زندگی اش 20 میلیون نفر را کشته بود، و بقول مردم محلی، شگون تیموری کارش را کرد و جنگ جهانی دوم باعث مرگ 20 میلیون تن از شهروندان شوروی شد.⁹

⁸ - http://historiek.net/de-zoete-wraak-der-mongolen/43595/?utm_source=wysija&utm_medium=email&utm_campaign=week27

⁹ - دربارهء شگون بد قبر تیمور یک روایت دیگر نیز وجود دارد: گویند وقتی که نادر شاه افشار، سمرقند را تصرف کرد، دستور داد تا سنگ قبر تیمور را به ایران ببرند، مگر در ایران بلافاصله آشوب برپا شد و نادر که علت را، در بردن سنگ قبر مزبور به ایران میدانست، دوباره دستور داد تا سنگ را به سمرقند بازگردانده و در سر جایش نصب نمایند تا آرامش دوباره برقرار شود، اما در این میان قسمتی از سنگ در راه برگشت و شکسته شد.

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%DB%8C%D9%85%D9%88%D8%B1_%D9%84%D9%86%DA%AF



«گور امیر»



یک مینیاتوری از بزم میگساری تیمور و اطرافیانش در باغهای سمرقند

مسجد بی بی خانم

این بنا با گنبدهای لاجوردینش یک ساختمان بینظیر و پر عظمت تاریخی سمرقند میباشد. مسجد تاریخی بی بی خانم مانند جاهای دیدنی و تاریخی دیگر سمرقند نیز از خود افسانه بی دارد. گویا پس از لشکرکشی تیمور به هند، او

تصمیم گرفت، بزرگترین مسجد جهان را بنام همسر دلبندهش «بی بی خانم» در همینجا بسازد. کار ساختمان مسجد 5 سال (1399-1404م.) بدراز کشید و بنابر روایتی دیگر کار ساختمان مسجد تا پس از مرگش ادامه داشت. این مسجد که با عجله ساخته شده بود، بزودی پس از اتمام آن و بارها در درازنای تاریخ ویران شد. فقط ستونهای مرمری آن از حوادث مختلف روزگار هنوز پا برجای باقیمانده اند. این مسجد عظیم، از دیوارهای بلند و قطور کنار هم ساخته شده تا بتواند این بنای پر عظمت را نگهداری کند.



ساختمان بزرگ هشت ضلعی بی بی خانم و سطوح داخلی آن با نقش و نگارهای منظم هندسی، کاشیهای آبی رنگ، نقش و نگارهای بینظیر و خط زیبای کوفی تزیین شده است.



مسجد بی بی خانم

مجموعه امام بخاری

امام محمد بخاری بزرگترین عالم و دانشور اسلام و شرق میباشد. او در سال 810 م. در شهر بخارا زاده شده و در سمرقند بسال 870 ترسایی وفات کرده و در نزدیکی سمرقند (در محل خرتنگ) دفن گردیده است. بخاری در درازنای زندگی اش تمام علوم متداوله را مؤفقاانه آموخته و توانست، 600 هزار حدیث را درباره کردار و پندارهای پیامبر اسلام، جمعآوری کند. او احادیث دقیق محمد (ص) شامل 7400 تا را در مجموعه بی بنام «جامع صحیح البخاری» بنشر رساند که تاکنون از اهمیت والایی در نزد مسلمانان جهان برخوردار است.

این آرامگاه را در زمانیکه من دیدم، درمیان کشتزارها بوده و ساحهء کوچکتی را حتوا میکرد، مگر از سال 1988 به اینسو این آرامگاه بازسازی شده و شامل مجموعه بی از مسجد، مهمانخانه، موزیم و مغازه گردیده است. بخاطر ارزش این زیارت و شخصیت امام بخاری مردم محلی آرامگاه امام بخاری را یکجا با شاه زنده و روح آباد بنام «حج کوچک» یاد میکنند.



آرامگاه امام بخاری محدث برجسته شرق

رصدخانه الغ بیگ

در دوره حکمرانی الغ بیگ (1393-1449م.) نواسهء تیمور سمرقند به مرکز مهم فرهنگ و علوم تبدیل شد. یکی از دلایل اصلی آن علاقه و دسترسی شخص پادشاه (الغ بیگ) به نجوم (ستاره شناسی)، ریاضی، هندسه، مثلثات، ادبیات و علوم متداول دیگر بود.

الغ بیگ چنان شیفتهء نجوم بود که رصدخانه بزرگ و مجهز با وسایل ویژهء نجومشناسی را در سمرقند ساخت. در نتیجهء تلاشهای پیگیر الغ بیگ و دانشمندان همکارش «جدول جدید نجوم» که دربرگیرندهء بیش از هزار ستاره بود، ترتیب شد که تا اروپا، هند و چین رسید.

این رصدخانه بعدها متروک و ویرانه شده در زیر خاک شده بود. تا اینکه دانشمند روس ویاتکین در آغاز قرن بیستم آنرا کشف کرد. او در جریان کاوشهایش به ربع دایره بزرگی با شعاع بیشتر از 40 متر رسید که امتداد آن دارای ارتفاع 33 متری بود که از طریق آن، خورشید، ماه و سایر اجرام آسمانی دیگر دیده میشود.



مدرسه الغ بیگ

در داخل این رصد خانه یک دالان با شیب تندي به پایین رفته و تا عمق 11 متر میرسد. يك جفت ریل سنگي در طول این دالان منحنی شکل قرار گرفته که محل حرکت ابزار و آلات رصد بوده است. همچنان در این رصدخانه ساعت آفتابی نیز بوده است.

فعالیت های اکتشافی ویاتکین را، دانشمند روسی دیگر بنام شیشکین ادامه داد. او در سال 1948م. نتایج پژوهش ویاتکین را تکمیل کرد. بعلت حرمت و ارج بیحد ویاتکین به شخصیت الغ بیگ و علاقمندی اش به سمرقند، بعد از مرگش (بنابر وصیت خودش) او در آستانه در ورودی رصدخانه دفن شد. الغ بیگ، پس از دو سال درگیری با پسرش عبداللطیف عاقبت در سال 828 خورشیدی (برابر به 1449م.) کشته شده در سمرقند در همین مکان بخاک سپرده شد.

بازار سیاب «سه آب» یا بازار مرکزی سمرقند

این بازار آخرین محل دیدنی سمرقند بود که من و همراهان ما پیش از غذای چاشت از آن دیدن کردیم. بازار مزدحم و پر از خوراکیها و میوهها بود. دیدن فروشندگان بیشمار زن با لباسهای رنگین شان و دکه های میوه و سبزی شان بیک تابلوی نقاشی از یک بوستان پر از گل و زیبا میماند. چیز بینظیر در سمرقند نانهای لذیذ و ویژه سمرقندی است که به دلیل نقش و نگار و مزه خاصش بیک اثر هنری میماند تا نانی از داش ناتوایی که در این بازار نیز به فراوانی موجود بود. من با دوستانم همراه از پیشروی صفهای دراز فروشندگان که بیشترینه شان زنان متبسم و خوشبرخورد بوده و اکثراً چادرکهای کوچک رنگین (گل سیب) را بسرهایشان بسته و بالای پوشاکهای ابریشمی شان پیشبندهای سفید داشتند، گذشتم و در مقابل یک زن پیچه سفید ایستادم، تا کمی میوه خشک از او بخرم. من فکر کردم او ازبک است، بنا بروسی از او پرسیدم، قیمت زردآلوی خشک چند است. خانم با حیرت و کمی پیشانی ترشی بسویم دیده و بصدایی که بیشتر به فریاد میماند بزبان تاجیکی گفت: «ای بچه! مگر تاجیکی بلد نیستی؟» من گفتم: «بلی، بلدم». او گفت: «پس چرا روسی گپ میزنی؟ چرا با زبان مادری ات با مادرت گپ نمیزنی؟» من گفتم: «ببخشید، مادر جان، فکر کردم، شما ازبک استید.» او گفت: «تو از کجایی؟» من گفتم: «از افغانستان.» سپس او با

لبخندی بر لبانش، گفت: «بچم، قربانت شوم، به زبانت و وطنت فخر کرده، همیشه آنرا یاد داشته باش». پس از آن، او آه سردی کشیده گفت: «زیاد کسان از خویشان و تبارهایمان بعد انقلاب در سالهای سی ام، به افغانستان رفتند، که تاحال از آنها خبری نداریم» و اضافه کرد: «افسوس که ما تاجیکها، تیکه تیکه و پراکنده شدیم». مگر او، زود خودش را کنترل کرده گفت: «بچم چیکار میکنی، آیا زن و فرزند داری؟» گفتم: «درس میخوانم در اونیورسیتیت تاشکند و زن دارم و یک بچه یکساله دارم». سپس او چندین پاکت را از میوههای خشک پر کرده و برایم بخشید. من هر قدر اصرار کردم پول بگیرد و من آنقدر میوه را ضرورت ندارم، او نپذیرفت. و گفت: «صدقهء سر خودت و گودگ¹⁰ ات باشد، پسرم».

پس از آن با این مادر مهربان خداحافظی کردم. او مرا به آغوش گرفت، من دستش را بوسیدم و او درحالیکه اشکهایش از چشمانش سرازیر شده بود، سرم را بوسیده، دعا کرده و آمین گفت. ما بسوی رستوران سمرقند در مرکز شهر رفتیم. در هنگام بیرون شدن از بازار متوجه شدم، گروهی از زنان با پوشاک محلی در گوشه یی از بازار، بدون آنکه به پیرامون شان توجه داشته باشند، دور یک خواننده و نوازنده رباب گرد آمده با گرمی و هیجان مشغول رقص و نواختن دَف (دایره) و خواندن ترانهء مشهور تاجیکی با مطلع زیر بودند:

ای، سرتاسر بام جوهره، کبکهای دری،
این دخترکهای غرمی، مانند پری،
قدک بلند شه صدقه،
ابروهای کمان شه صدقه،
خالکهای سمن شه صدقه،
دخترکهای غرمی ره ای،
کبکهای زری ره.

من صدقه شوم یکه یکه گشتنک هایت،
در گوشهء بام مردمان شیشتنک هایت،
در گوشهء باغ مردمان چه شیشته یی ای،
ای، صدقه شوم دوچشم انگور سیاه،
قدک بلند شه صدقه،
ابروهای کمان شه صدقه،
خالکهای سمن شه صدقه،
دخترکهای غرمی ره ای،
کبکهای زری ره.

10 - تاجیکها به کودک گودگ میگویند، که حرف گ اش گویای حفظ سجه گی فارسی - دری این واژه در نزدشان میباشد.

من آمده یم بدیدنت جانانه،
ای، صدبرگ سفید من برای از خانه،
ای صد برگ سفید من ترا رخصت گیریم،
باز آمدن مرا خدا میدانه.
قدک بلند شه صدقه،
ابروهای کمان شه صدقه،
خالکهای سمن شه صدقه،
دخترکهای غرمی ره ای،
کبکهای زری ره.

رستوران سمرقند

به محض رسیدن به رستوران سمرقند در خیابان کاشغری در مرکز شهر با مدیر رستوران بنام میرزایوف که مردی در حدود پنجاه ساله، چهارشانه، تنومند، بلند قد و دارای چرده گندمی تیره بود، آشنا شدم. او با مهربانی از ما پذیرایی کرده و با لهجهء تاجیکی شیرین سمرقندی ما را به میز ریزرف شده رهنمایی کرد. وی پس از سفارشات چند به همکارانش نزد ما آمده و به تاجیکی و گاه با واژههای فارسی و گاه هم با کلمات روسی با من به گپ زدن آغاز کرد. او گفت که اصلاً پدر بزرگش از مشهد بوده و در زمان قاجاریها در قرن نوزده در دورانیکه ترکمن صحرا ساحهء آزاد و قلمرو غارتگری مرزی («آلمان شینه») سوارکاران ترکمن بوده در یکی از شهرکهای مشهد رپوده شده و بحیث برده به بازار غلامان بخارا فروخته شده بود. از آنجایی که او باسواد و دانسته بود، توانست بکارهای اداری و دیوانی مشغول شود، تا اینکه به سمرقند رسید. پس از لغو بردگی در قلمرو روسیهء تزاری که سمرقند جزء آن بود، او آزاد شده، همینجا ازدواج کرده و بکارهای دفترداری و اداری ادامه داد. چون همه او را میرزا میگفتند، او پسانها تخلص میرزایوف را برایش برگزید.

پس از این آشنایی کوتاه ما او در حالیکه ازجایش برمیخواست گفت، ما برای شما یک شوربا، کباب سمرقندی و پلو را با سلاهای محلی و روسی در نظر گرفته ایم. میرزایوف پرسید که دیگر چیزی میخواهم یانه. من سپاسگذاری کرده گفتم نه، خیلی مهربان استید. او اضافه کرد، ما سمرقندیها رسمی داریم که مهمان عزیز ما چربی سرخ شدهء گوسفند تازه زبج شده موسوم به «جغ بیغ» (که در افغانستان به آن ججق میگویند) را باید پیش از صرف کباب بخورد. من باوجود اینکه از چربو خوشم نمیآمد، پذیرفتم. بدنبال آن خوراکیهای بیشمار یکی بعد دیگر بسر میز رسیدند، که فقط نگاه کردن به آنها کافی بود تا آدم سیر شود. بهر ترتیب ما درحالیکه در رستوران غذا میخوردیم، آهنگ مشهور خوانندهء افغان عزیز غزنوی به صدای هنرمند پر آوازهء ازبکستان نصیبه عبدالله یوا چنین در فضای سالون طنین انداخت:

من بدنبال دلم، با چشم خونبار آدمم،
آرزو گم کرده ام، با حالت زار آدمم،

با حالتی زار آمدم.

شعلهء فانوس عشق، سوخت تاروپود من،

جسم و جان بیمارم و

با حال تبار آمدم،

با حال تبار آمدم.

شد خزانم زندگی،

در وادی عهد شباب،

من بدنبال جوانی،

با دل زار آمدم،

بادل زار آمدم.

سپس ترانهء کلاسیک تاجیکی (بخارایی- سمرقندی) موسوم به شش مقام در سالون رستوران با بیتهای پرمعنی زیر
دربارهء پدر به آواز شش مقام خوان سمرقندی اسراییل فیض الله یوف چنین طنین افگند:

پدرم شاه ستون خانهء من،

در و دروازهء کاشانه من،

روم از خانه برون آسوده،

پدرم دولت بالای سرم،

پدرم ای پدری معتبرم،

پدرم ای پدرم ای پدرم.

تاشود، سیر ز رویت نظرم،

چهرهء پاک ترا مینگرم،

تو با این سن و روی نورانی،

آفتاب سرکوهی پدرم.

پدرم ای پدری معتبرم،

پدرم ای پدرم ای پدرم.

تا روم از دل، بیبیاک توام،

گر ندا باد، خون پاک توام،

من دوام ره طی کردهء تو،

عمر صدساله شرفناک تو ام،
پدرم ای پدری معتبرم،
پدرم ای پدرم ای پدرم.

پدر محنتی و بذرگرم،
شرف راحت تو خانه من،
پدرم شاه ستون خانه من،
در و دروازه کاشانه من،
پدرم ای پدری معتبرم،
پدرم ای پدرم ای پدرم.

در جریان این آهنگ مهماندار ما (مدیر رستوران) دفعتاً به نزدیک وسایل الکترونیک رفته، بگوش تنظیم کننده چیزی گفته، کاغذی را برایش داده و دوباره بجایش آمد. او با لبخندی به لب گفت یک آهنگ احمد ظاهر را سفارش کرد، تا بشنویم.

ناگهان موزیک خاموش شده، کسی میکروفون را گرفته بزبان روسی گفت:
دوستان عزیز، حاضران محترم! امروز افتخار داریم تا مقدم نماینده مردم برادر افغانستان رفیق خلیل و داد عضو کمیته مرکزی س.د.ج.ا. را در شهر زیبای سمرقند گرامی بداریم. دفعتاً صدای کف زدن از سالون بلند شده و همراهانم از جایشان بلند شده و کف زدند. در نتیجه من نیز ایستاده و با حرکت دست و کف زدن به آنان پاسخ دادم. مگر همزمان بگوش میهماندارم گفتم، کار خوب نشد، که موضوع نانخوری عادی در رستوران را رسمی و تشریفاتی ساختید. او گفت ما از افغانستان برادر کمتر مهمانان عزیز میداشتیم.
سپس تالار خاموش شده و آهنگ لیلی جان احمدظاهر با مطلع زیر بگوش آمد:

لیلی لیلی لیلی جان، جان، جان،
مرا کشتی به جرمان،
به ای قشلاق نامدی، جان جان،
دل مه کردی ویران.

از دور و مینمایی،
خنده کده میایی،
نقشت کشم بدیوار، جان جان،
ظالم جان از کجایی.
لیلی لیلی لیلی جان، جان جان،
مرا کشتی به جرمان،

به ای قشلاق نآمدی، جان جان،
دلی مه کردی ویران.

زلفایتِه شانِه نکو،
بان که پریشان شوه،
سرمه به چشمان بکش، جان، جان،
زینت چشمایت شوه،
لیلی لیلی لیلی جان، جان جان،
مرا کشتی به حرمان،
به ای قشلاق نآمدی، جان جان،
دل مه کردی ویران.

از بالا باران آمد،
یارم بدالان آمد،
یک بوسه طلب کدم، جان، جان،
چشمش بگریان آمد.
لیلی لیلی لیلی جان، جان جان،
مرا کشتی به حرمان،
به ای قشلاق نآمدی، جان جان،
دلی مه کردی ویران.

چشمای سیاه زاغت،
مادر نبینه داغت،
مادر بینه نبینه، جان، جان،
عاشق نبینه داغت. لیلی لیلی لیلی جان، جان جان،
مرا کشتی به حرمان،
به ای قشلاق نآمدی، جان جان،
دلی مه کردی ویران.



چون فرصت تنگ بوده و ما باید به سوی محفل موعود میرفتیم، بناً از مهمانوازی گرم و صمیمی مدیر رستوران و همکاری‌اش سپاسگذاری قلبی نموده با آنها وداع کردیم. در هنگام وداع میرزا ایوف یک کارتن نان خوشمزه‌ء سمرقندی را برسم مرسوم سمرقندیان بمن بخشید که با خود به تاشکند برده و یک‌هفته با همسایه‌ها خوردیم.

محفل انجمن دوستی سمرقند

چیزی گذشته از ساعت دو بتالار جلسات شهرداری سمرقند آمدم. در سالون حدود دوصد نفر از اقشار گونه‌گون سمرقند حاضر بودند. در آستانه‌ء در با رییس انجمن دوستی افغان- شوروی سمرقند آشنا شدم. او مردی مسن، خوش سیما، مؤقر و تنومند بوده، از اشتراک‌کنندگان جنگ دوم جهانی بود. او که بفارسی- تاجیکی روان صحبت میکرد گفت، که یکی از نخستین ترجمانان دری در مؤسسات شوروی در افغانستان بوده، جاهای زیادی از افغانستان مانند، کابل، پروان، پکتیا، بلخ، هرات، قنهار، ننگرهار و غرنی را دیده و مردم کشورما را بسیار دوست دارد. صحبت مفصلتر ما ماند به پایان محفل و ما در سالونیکه از مردم پر بود، داخل شدیم.

من در صف اول پهلوی کسانیکه از صبح با ما بودند، نشستم و محفل رسماً با سرودهای ملی شوروی و افغانستان آغاز شد. رییس محفل، که همان آشنای جدیدم بود، بزبان روسی به سخنرانی آغاز کرده و درضمن گفت که من بنمایندگی از سازمان جوانان و سر قونسل افغانستان در این محفل اشتراک دارم. سپس یکی بانوی روس که زمانی استاد دانشگاه پلی تکنیک کابل بود، یک انجینیر که در ساختمان شاهراه سالنگ و یک خواننده زن که در افغانستان در یکی از جشنهای استقلال اشتراک کرده بود، بنوبت سخنرانی کرده و از دوستی دو کشور و تاریخ دوستانه مناسبات افغانستان شوروی و منجمله ازبکستان گفتند. سخنران آخری من بودم.

من از جایگاه تاریخی و فرهنگی سمرقند گفته، از نقش آن در قرون وسطی و روابط تنگاتنگ سمرقند، بخارا، خجند با کابل، بلخ، هرات، شیراز، اصفهان و قندهار و از اینکه در گذشته ها مرزها نبوده و همه منطقه در همزیستی، دوستی و برادری میزیستند، گفتم. من از مهماننوازی آنروزه و فراموش ناشدنی سمرقندیها و از زیباییهای بینظیر شهر سمرقند بمتابعه یکی از گهوارههای تمدن خاور زمین و خراسان گذشته و خدمت سمرقند به علوم و ادبیات فارسی- دری- تاجیکی و ازبیکی به نیکی یاد آوری نمودم. من از خاطره تازه ام و دیدار با آن مادر موسیید سمرقندی در بازار که با محبت گرم مادرانه و بزبان مادری ام با من برخورد کرد، یاد نموده و در پایان سخنم گفتم: بگذار جنگ، غم، دوری و بیگانگی جایش را به آشتی، دوستی، محبت و برادری دایمی دهد؛ که این گفته هایم سخت بدل حاضران نشسته و آنها با کف زدن و ایستاد شدن دوامدار از من استقبال کردند. در پایان محفل من با دسته بزرگ گل که توسط یکدسته پیشاهنگ بمن و دوستان دیگر داده شد، مورد نوازش قرار گرفتم. بخش رسمی محفل با اعلان تفریح ده دقیقه بی پایان یافت.

پس از صحبت رییس انجمن دوستی افغان- شوروی سمرقند با لبخندی بلب با من یک دست محکم داده گفت، پسرم سرفراز باشی، با گپهات ما را خوشنود و سربند ساختی. در جریان یک صحبت چند دقیقه بی ام او همچنان بمن گفت، که ما خیلی تلاش کردیم که در سمرقند، محصلان افغانی را به آموزش گیریم، مگر مسوولان امور گفتند، این موضوع خلاف پالیسیهای مرکز (مسکو و تاشکند) است. در پایان او آدرسش را برام داده گفت، پسرم، خانه من خانه خودت است، هر وقت بیایی آزادی. وعده بده حتماً با زن و بچه ات مهمانم میشوی. او باز هم تأکید کرد که از افغانستان خاطرات شیرین فراوان داشته و مهماننوازی و حرمت افغانها را به وی هیچگاه فراموش نمیکند.

او در نهایت گفت، فرزندم، درسهات را درست بخوان، تاریخ بحر است و بکوش تاریخ افغانستان، تاجیکستان و ازبکستان را صحیح بخوانی و بیاموزی که چگونه ما از هم پارچه پارچه و گسیخته شدیم و چطور باید بکوشیم تا بتوانیم برادروار باهم باشیم.

من اندرهای این مرد بزرگ که شوربختانه نام و آدرسش را بیاد ندارم، همانند زیباییهای سمرقند و مردم مهربان آندیار باستانی هیچگاه فراموش نمیکنم.

به امید روزیکه مردمان آسیای میانه (افغانستان، تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان) را مرزهای جغرافیایی بیش از این دور نگه ندارد. به امید روابط فرهنگی نزدیک سمرقند، بخارا، بلخ، هرات، قندهار، خجند، عشق آباد، دوشنبه و شهرهای دیگر و به امید صلح، دوستی و همگرایی مردمان منطقه!

خلیل وداد

سپتامبر 2014، شهر دینهاگ (لاہہ)

رویگردہا:

- <http://www.oezbekistan.nl/samarkand.html>-

-http://www.ichodoc.ir/p-a/CHANGED/110/html/110_59.HTM

-http://historiek.net/de-zoete-wraak-der-mongolen/43595/?utm_source=wysija&utm_medium=email&utm_campaign=week27

-

<https://ru.wikipedia.org/wiki/%D0%A1%D0%B0%D0%BC%D0%B0%D1%80%D0%BA%D0%B0%D0%BD%D0%B4>

-

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%DB%8C%D9%85%D9%88%D8%B1_%D9%84%D9%86%DA%AF

-http://mg.uz/print/publish/doc/text56139_narody_uzbekistana_tadjiki